

به نام خدا

از مجموعه نگاشته های "آن آشنا"

فرمانروای هستی

(گفتگوهایی درباره جهان بینی توحیدی)

فرمانروای هستی

بُنما به ما که هستی

آنکه بگو که هستی؟

(۴۳) تحقیق (۲)

از آن آشنا پرسیدم:

- آیا هر پژوهشگری می تواند به محقق تبدیل شود؟

به بیان دیگر، آیا هر کسی که سرگرم بررسی واقعیت ها است می تواند به بررسی کننده حقیقت ها مبدل

شود؟

ضمناً

آیا صرف این که یک پژوهشگر درباره موضوعات نزدیک به مرز بین مُلک و ملکوت، پژوهش انجام دهد،

برای راه یافتن او به عرصه تحقیق کافی است؟

فرمود:

- خیر. همان گونه که قبلاً اشاره کردم، چنین پژوهشگری باید دانشمندی راستین باشد؛ یعنی در پژوهش خویش، به دور از طلب نام و نان، با صداقت و اخلاص، در پی گشودن گره از کار نیازمندان و حل مسائل بشریت در کلیت آن باشد

و گرچه

این شرط لازم است اما کافی نیست.

اذن "او" - که از سنت و مشیت "او" ناشی می شود - نیز برای معطوف شدن ذهن یک دانشمند راستین به سوی تحقیق، ضروری است.

افزود:

- وقتی از محقق سخن می گویم منظورم محقق راستین است؛ آن که هستی بخش او را به این راه سوق داده است و، مادام که در این راه صادق و مخلص باشد، به خواست "او" راهنمایی می شود.

پرسیدم:

- مگر محقق ناراستین هم داریم؟

فرمود:

- بلی، گروهی ممکن است وانمود کنند یا باورشان شده باشد که سرگرم بررسی در باره حقیقت اند؛

ولی

این جا نیز، مثل هر جستجوی دیگر، بی گزینش و یاری "او"، هیچ کس نه خود راه به جایی خواهد برد و

نه قادر به راهنمایی دیگران خواهد بود.

زیر لب گفتیم:

ذات نیافته از "هستی بخش" کی تواند که شود هستی بخش

پرسیدم:

- فعالان راستین در عرصه حقیقت جویی چه کسانی هستند؟

فرمود:

- انسان هایی که، به خواست "او"، به عرصه شناخت حقایق (یعنی پدیده های موجود در ساحات فراتر از وادی

ملک) راه می یابند را می توان در سه گروه جای داد:

۱- محققان ۲- حکیمان (فرزانگان) ۳- عارفان

پرسیدم:

- اینان با هم چه تفاوت ای دارند؟

پاسخ داد:

- تفاوت شان، در سه زمینه است:

۱- راه رسیدن به معارف ۲- میزان رسیدن به معارف ۳- شیوه بیان دانسته ها

فرمود:

- از نظرِ راهِ رسیدن به معارف:

در شرایطِ معمول

پژوهشگر برای مشاهده و بررسیِ موضوعِ پژوهش، در عمل، از حواس و ابزار استفاده می کند و با بهره گیری از مشاهداتِ خود، به کمکِ عقلِ استدلالی، دست به استنتاج و نظریه پردازی می زند.

فیلسوف با استفاده از عقلِ استدلالی، به شکلی نظری، به بررسی می پردازد و در این راه، در مواقع لزوم، از تجربه های شخصی و یا آگاهی های علمی حاصل از کارِ پژوهشگران نیز استفاده می کند.

ولی

فقط هر زمان که "او" بخواهد،

و

تنها به شرطِ داشتنِ صداقت در کارِ بررسی، پژوهشگرِ راستین به محقق، و فیلسوفِ راستین به فرزانه (حکیم) تبدیل می شود.

افزود:

- حکیم همواره بر خرد (یعنی بر بارقه عقلِ ملکوتی در دل و به دیگر سخن بر عقلِ شهودی) تکیه دارد.

حکمت خیرِ کثیر است.

یعنی

از هر نکته از آن، می توان از راهِ استدلالِ شهودی، و یا گاه در برخی موارد، حتی به کمکِ استدلالِ عقلی،

نکاتِ بسیار استنتاج کرد.

ادامه داد:

– اما

عرفان تماماً از شهود بر می خیزد.

و

شهود، ماهیتِ استدلالی ندارد.

شهود، آنی است. یعنی نکته یا نکاتِ مورد نظر، در یک آن، یا با چشمِ دل رؤیت می شوند یا در خردِ پدیدار

می گردند.

پس شهود دو نوع است:

شهودِ فکری (ادراک با خرد) و شهودِ حسی (رؤیت با چشمِ دل)

از شهودِ فکری، عرفانِ نظری بر می آید

و

از شهودِ حسی، عرفانِ عملی.

گفتم:

- متأسفانه گفته های شما تا حدی خُشک و مُبهم شده است. جای تمثیلاتِ شما برای توضیحِ گفته هایتان برآستی خالی است.

لطفاً به زبانِ تمثیل بگویید که از نظرِ میزانِ رسیدن به معارف، این سه گروه چه تفاوتی با یکدیگر دارند؟

پرسید:

- آیا دیده اید که باغبانان، برای چیدنِ میوه هایِ یک درخت، چگونه عمل می کنند؟

گفتم:

- آری تا آن جا که دستشان می رسد، میوه های چسبیده به شاخه های پایین درخت را می چینند. و برای میوه هایِ بالاتر از یک چوبِ بلند استفاده می کنند؛ چوبی به آن اندازه بلند که به شاخهٔ مورد نظر برسد.

پرسید:

- برای چیدنِ میوه هایِ باز هم بالاتر چه می کنند؟

گفتم:

- از درخت بالا می روند و خود را به لابلای شاخ و برگ و کنارِ میوه هایِ مطلوب می رسانند.

فرمود:

- در رابطه با دستیابی بر میوه هایِ درختِ معرفت:

مردم عادی، گاه از پایین ترین میوه ها نصیبی می برند.

فلاسفه و پژوهشگران، گر چه تکه چوبی در دست دارند، اما آن چوب کوتاه تر از آن است که به همه جای

درختِ معارف برسد.

محققان، از چوبی بلند تر استفاده می کنند

و

حکیمان چوبی بسیار بلند تر از چوبِ محققان در اختیار دارند

ولی به

عارفان، اذن رسیدن به میان شاخ و برگ های آن درخت داده می شود

پرسیدم:

- مقربان درگاه "او" چه؟ آن ها کجا هستند و چه می کنند؟

فرمود:

- مقربان، مستقر در آسمان و مُشْرِف و مُسَلِّط بر درختِ معرفت اند.

ایشان، به امر و به اذن "او"، درخت را برای دیگران می تکانند

و

خود، دیگر در این سطح، به این نوع میوه ها نیازی ندارند.

پرسیدم:

- از نظر شیوه بیان دانسته ها، تفاوت این سه گروه در چیست؟

فرمود:

- بیان آن چه در ساحت حقایق می گذرد، نیازمند زبان خاص است

و از آن جا که چنین زبانی در این عالم موجود نیست،

محققان با استفاده از همان مفاهیم و واژه های رایج در وادی مُلک دانسته های خود را بیان می کنند

و

حکیمان نیز به همان دلیل ناگزیرند، در کلام خویش، مفاهیم و واژه هایی ظاهراً مشابه با مفاهیم و واژه

های رایج در وادی مُلک را به کار گیرند.

ادامه داد:

- اما

عرفای راستین ساکت می مانند، هیچگاه، به اختیار خود، لب به سخن نمی گشایند، و تجربه های شهودی

خود را بیان نمی کنند

آن هم به سه دلیل:

اولاً زبان و مفاهیم رایج در مُلک برای بیان دانسته های شهودی، به هیچ وجه، گویا نیستند

ثانیاً به اختیار خود، مُجاز به بیان تجربیات شان نیستند

و

ثالثاً نیازی به این کار نیست،

چون

بهترین و کامل ترین شکل بیان آن حقایق، همان است که در متون مقدس آمده یا بر زبان مبارک
مُقَرَّبین جاری گشته است.

افزود:

- مقربین، فرستادگان "او" و حاملان حقیقی کلام "او" هستند

و

پیام خداوند را باید، یا مستقیماً، و یا به صورت نقل کامل و دقیق، از زبان ایشان شنید.

ادامه دارد